

مومن نباید ظاهر و باطن متفاوت داشته باشد

اسماعیلی گفت: تفاوت ظاهر و باطن نشان دهنده نفاق و دورویی است و لذا شامل تمام آیات در خصوص نفاق می شود. تفاوت ظاهر و باطن نشان دهنده کذب و دروغ عملی است. تفاوت ظاهر و باطن نشان دهنده ریا هم هست.



اسماعیلی گفت: تفاوت ظاهر و باطن نشان دهنده نفاق و دورویی است و لذا شامل تمام آیات در خصوص نفاق می شود. تفاوت ظاهر و باطن نشان دهنده کذب و دروغ عملی است. تفاوت ظاهر و باطن نشان دهنده ریا هم هست. به گزارش خبرگزاری مهر، دکتر محسن اسماعیلی، حقوقدان و استاد دانشگاه در ادامه سلسله جلسات شرح نهج البلاغه که در مجموعه فرهنگی شهدای انقلاب اسلامی (سرچشمه) برگزار می شود به شرح نامه ۶۹ پرداخت که اکنون گزارشی از آن را با هم می خوانیم.

در توضیح نامه ۶۹ نهج البلاغه رسیدیم به: **وَاحْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ يَرْضَاهُ صَاحِبُهُ لِنَفْسِهِ، وَيَكْرَهُ لِعَامَّةِ الْمُسْلِمِينَ، وَاحْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ يُعْمَلُ بِهِ فِي السِّرِّ، وَيُسْتَحْيٰ مِنْهُ فِي الْعَلَانِيَةِ، وَاحْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ إِذَا سُئِلَ عَنْهُ صَاحِبُهُ أَتَكَرَّهُ أَوْ اعْتَذَرَ مِنْهُ.** گفته شد که در این سه جمله امیرالمومنین در سه قاعده عملی ما را از سه کار برحذر می دارند و گفتیم که بر حذر بودن، برای چیزهای هراسناک به کار برده می شود.

به عنوان مقدمه، گفته شد که هر سه جمله دارای یک منطق واحد است و آن این است که انسانی که می خواهد از نظر اعتقادی و اخلاقی مراقب باشد، علاوه بر حجت بیرونی به حجت درونی هم محتاج است تا او را در موارد مشکوک راهنمایی کند. حجت بیرونی، پیامبران، همیشه در دسترس نیستند؛ اما حجت درونی یعنی عقل و قلب و فطرت انسانی، همیشه و بی مشکل در دسترس هستند و پاسخ این پیامبر درونی هم «حجت» است. تعبیر «حجت» هم در روایات ما برای پیامبر درونی آمده است؛ از جمله روایت مهمی در اصول کافی از امام موسی ابن جعفر خطاب به هشام که فرمودند: «يَا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَيُّمَةُ ع وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ»؛ خدا دو حجت «علیه» بندگان دارد؛ یکی آشکار و دیگری نهان. حجت ظاهری پیامبران و حجت باطنی «عقول» هستند. بعداً می گوییم که منظور از «عقول»، عقل عملی است؛ یعنی همان کسی که نفس قدسیه ی موجود در تک تک ما، به نمایندگی از او به ما پاسخ می دهد.

اما از جمله نکات جالب و مهم این روایت این است که می فرمایید: «إِنَّ «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ». پیامبر بیرونی و درونی، هر دو، حجتی به نفع خدا و علیه بندگان هستند. یعنی ما در قیامت مواخذه می شویم اگر حجت بیرونی و درونی چیزی گفته باشند و ما گوش نکرده باشیم. این نکته مهمی است. حرف حجت درونی معتبر است. علت آن هم این است که خداوند ما را به گونه ای آفریده است که توان تشخیص خوب و بد و حق و باطل را داریم. ممکن است توجیهاتی برای خودمان درست کنیم و به دستورات حجت درونی عمل نکنیم؛ ولی در فهم آن اشتباه نمی کنیم. به قول قدیمی ها «کلاه خودت را قاضی کن!» یعنی این قاضی، عادل است و راهنمایی درستی خواهد کرد. اینکه ما، قدرت تشخیص حق و باطل را داریم و در فهم آن اشتباه نمی کنیم؛ دلایل زیادی دارد که یکی از آنها این آیه شریفه در سوره شمس است: «و نفس و ما سویها»؛ قسم به جان و روح انسان و آن کسی که این جان و روح را منظم و مرتب و شایسته آفرید؛ «فالمهما فجورها و تقویها»، «ف» تفریع است. یعنی چون نفس آدم به دست خدا شکل گرفته و منظم و مرتب است، نتیجتاً می تواند تشخیص دهد که هر کاری خوب است یا بد و از فجور. در روایتی از مرحوم طبرسی در مجمع البیان به نقل از امام باقر و امام صادق، هردو، در بیان معنی این آیه آمده است که: «بین لها ما تاتی و ما تترك»؛ برای باطن انسان ها، آنچه باید انجام دهد و یا ترک کند را روشن و مبین کرده است.

در روایت دیگری از امام صادق (ع) در بیان این آیه فرموده اند که خداوند «معرفه الحق من الباطل» را به باطن ما عنایت کرده است. نکته مورد توجه من این بود که حجت درونی ما، راهنمای عملی ماست؛ و به تعبیر علامه طباطبایی در المیزان، مقصود از «و نفس و ما سویها» همان عقل عملی است و از این آیه معلوم می شود که خداوند به تک تک افراد بشر، عقل عملی را عنایت کرده است. علامه می فرماید که خداوند می توانست در اینجا بفرماید: «و النفس» و ما سویها؛ و به صورت معرفه استفاده کند. چرا به صورت نکره آمده است؟ مفسرین علی را مطرح می کنند، از جمله می گویند برای «تفخیم» و تعظیم این است که خداوند در وجود تک تک ما پیامبر درونی قرار داده که خوب و بد همه چیز را می فهمد و صادقانه ما را راهنمایی می کند. البته ممکن است کسی تخلف کند. اما همان کسی که از حجت درونی خودش تخلف می کند، خودش می داند که دارد تخلف می کند. خودش می داند که کار زشتی مرتکب می شود.

به این آیه شریفه در سوره قیامت دقت بفرمایید: «إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ * يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ * بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ * وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِرَهُ»؛ محل استقرار همه شما، خوب یا بد، در روز قیامت در پیشگاه پروردگار است. و به انسان درباره عملکردش خبر می دهند. کسی می آید و به او گزارش می دهد. گرچه خود انسان به خودش آگاه است و احتیاجی به گفتن نیست. ولو عذرتراشی کند. ما چون چنین پیامبر حکیم و صادقی داریم که همیشه همراهمان است، هر وقت سوالی داشتیم، می توانیم از او بپرسیم و هرچه گفت باید تبعیت کرد. حجت خدا بر ماست. اگر عصیان کنیم، مواخذه می شویم.

ما از این حجت درونی چه بپرسیم؟ و چگونه بپرسیم؟ این سه جمله به ما یاد می دهند. جمله اول که در جلسه قبل بحث کردیم؛ می فرماید از پیامبر درونی بپرس: اگر این کاری که قصد انجامش را داری از دیگران سر بزند، دوست داری؟ اگر دوستن نداری، «واحدرا!»؛ مراقب باش. فاصله بگیر. خطرناک است. به بحث جلسه قبل درباره این قسمت این جمله را هم اضافه کنم که در کلمات قصار نقل شده است که: «كفاك أدباً لِّتَفْسِكَ إجتِنابُ ما تَكْرَهُهُ مِن غيرك»؛ برای تربیت کردن خود «همین یک دستور بس است» که از آنچه در دیگران نمی پسندی دوری کنی. خیلی مهم است. معیار ساده و قابل دسترس و موثر!

به جمله دوم می رسیم که موضوع امشب است: «واحدَرْ كُلَّ عَمَلٍ يُعْمَلُ بِهِ فِي السِّرِّ، وَيُسْتَحَي مِثْلُهُ فِي الْعَلَانِيَةِ»؛ نوع دومی که می شود از پیامبر درونی سوال کنیم و جواب بگیریم و جوابش را حجت بدانیم این است: «آیا این کاری که شک داری در انجام دادنش، جلوی چشم دیگران و در علن هم انجام می دهی؟» اگر پاسخ منفی است: «واحدرا!»؛ بترس. خطرناک است. اگر جلوی دیگران انجام نمی دهی، در پنهان هم از آن برحذر باش. برای اینکه معنای این معیار دوم را بهتر متوجه شویم و اشتباهی که در برخی ترجمه ها رخ داده مرتکب نشویم؛ باید به یک نکته توجه کنیم. خوب دقت بفرمایید.

در متون دینی و روایات از دو مطلب نهی شده ایم. به شدت از متفاوت بودن «ظاهر و باطن» و نیز تفاوت «جلوت و خلوت» نهی شده ایم. نباید این ها را با هم خلط کنیم. باید بینیم این جمله امیرالمومنین ناظر به کدام است. مومن نباید ظاهر و باطن متفاوت داشته باشد. کاری که به آن اعتقاد ندارد و یا خدای نکرده به خلافتش اعتقاد دارد را به گونه ای وانمود نکند که معتقد به آن است. مثلاً کسی که تظاهر کند به ذکر گفتن و ادا و اطوار در بیاورد؛ در حالی که ذکر ندارد و گاهی برعکس، یاد شیطان است و دارد فیلم بازی می کند. باطنش غافل و ظاهرش ذاکر است. روایات بسیاری داریم در این خصوص، از جمله از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: «من خالف سریره علانیه، فهو منافق کائن من کان، و حیث کان، و فی ایّ زمان کان، و فی ایّ رتبه کان»؛ هر کسی پشت پرده اش با روی پرده اش، باطنش با ظاهرش، فرق کند منافق است؛ هر که باشد و هر جا باشد و هر مقام و رتبه ای داشته باشد و در هر زمینی می خواهد باشد.

تفاوت ظاهر و باطن نشان دهنده نفاق و دورویی است و لذا شامل تمام آیات در خصوص نفاق می شود. تفاوت ظاهر و باطن نشان دهنده کذب و دروغ عملی است. تفاوت ظاهر و باطن نشان دهنده ریا هم هست. معمولاً آدم برای جلب نظر مردم به آن چیزی که آنها خوششان بیاید تظاهر می کند. لذا تفاوت ظاهر و باطن شرک خفی هم هست؛ اگر شرک جلی نباشد. نفاق هست؛ دروغ هست؛ ریا و شرک خفی هم هست.

اما تفاوت دوم، تفاوت جلوت و خلوت است. خلوت یعنی جایی که به جز انسان و یا کسانی که مثل خودش هستند می گویند. جلوت به فضای عمومی می گویند. تفاوت خلوت و جلوت هم مثل اولی نشانه وجود نفاق، دروغ و ریا است؛ بعلاوه یک چیز دیگر که از اولی بدتر است. تفاوت خلوت و جلوت نشانه «بی حیایی» یا «وقاحت» هست. کسی که جلوی چشم مردم خجالت می کشد شرب خمر کند یا به نامحرم نگاه کند یا... ولی در خلوت شناگر ماهری است، وقیح و بی حیا هم هست. جلوی مردم خجالت می کشد، ولی در تنهایی کسی را نمی بیند که از او خجالت بکشد. یا بدتر از آن، می گوید: خدا که خجالت ندارد! یعنی خجالت از مردم شایسته است، ولی از خدا نه. «واحدَرْ كُلَّ عَمَلٍ يُعْمَلُ بِهِ فِي السِّرِّ، وَيُسْتَحَي مِثْلُهُ فِي الْعَلَانِيَةِ»؛ در جلوت حیا می کنید ولی در خلوت بی حیاییید. وقیح است کسی که جلوی چشم مردم کاری را انجام نمی دهد، ولی در خلوت گناه می کند. امیرالمومنین بر «حیا» تکیه می کنند. متفاوت بودن خلوت و جلوت، کار معاویه است. معاویه پشت پرده خمر می نوشید و جلوی مردم قیافه دیگری می گرفت.

آدمهای وقیح، آنقدر وقیح هستند که اسم وقاحت خودشان را زرنگی و سیاست ورزی می گذارند. نامه ۱۰ نهج البلاغه خطاب به معاویه است. دقت بفرمایید: «مَتَى كُنْتُمْ يَا مُعَاوِيَةُ سَاسَةَ الرَّعِيَّةِ وَ وِلَاةَ أُمَّةٍ يَغْيِرُ قَدَمُ سَابِقٍ وَ لَا شَرَفٍ بِسَابِقٍ وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ لُزُومِ سَوَابِقِ الشَّقَاءِ وَ أَحَدَرَكْ أَنْ تَكُونَ مُمْتَادِيَةً فِي غِرَةِ الْأُمْنِيَّةِ مُحْتَلِفِ الْعَلَانِيَةِ وَ السَّرِيرَةِ»؛ ای معاویه! از کی تا حالا تو سیاستمدار و اختیاردار امت شده ای؟ نه کاری کرده ای و نه شرافتی داری. نه سابقه ای داری و نه لاحقه ای. به خدا پناه می برم که سوء سابقه ات برای حسن سابقه حساب شده است (تا روز فتح مکه اسلام ظاهری هم نیاورده بودند). تو را بر حذر می دارم (چقدر خیر مردم را می خواست امیرالمومنین. خیرخواه معاویه هم بود و او را بر حذر می داشت. هیچ کم نگذاشت). از اینکه فریب آرزو ها را بخوری و تو را بر حذر می دارم از اینکه آشکار و پنهان با هم متفاوت باشد (معاویه ادعای خونخواهی عثمان داشت ولی در واقع قدرت طلبی می کرد).

اینکه عملی را در پنهان انجام می دهد ولی در آشکار انجام نمی دهد، معنایی جز ضعف یقین ندارد. چطور می شود انسان از دو چشم کسی مثل خودش حیا کند ولی از خدا حیا نکند؟ در نهج البلاغه هر دو موردی که عرض کردم ذکر شده است؛ هم نهی از تفاوت ظاهر و باطن و هم نهی از تفاوت خلوت و جلوت. من هرچه دقت کردم این به نظرم رسید که غالباً اولی را «مخالفت سریره و علانیه» تعبیر می کنند و دومی را «مخالفت سر و علانیه». می گویند سریره و علانیه تو با هم متفاوت نباشد؛ یعنی ظاهر و باطن. می گویند سر و علانیه تو با هم متفاوت نباشد؛ یعنی پشت پرده و جلوی پرده.

مثلاً از جاهایی که حضرت فقط به تفاوت ظاهر و باطن اشاره فرموده اند، حکمت ۲۷۶ است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ تُحْسِنَ فِي لَامِعَةِ الْعُيُونِ، عَلَانِيَتِي وَ تَقْيَحَ فِيمَا أَبْطُنُ لَكَ سَرِيرَتِي»؛ خدایا به تو پناه می برم از اینکه در چشم مردم چهره ام موجه و نزد تو چهره ام زشت باشد. آنقدر تفاوت ظاهر و باطن خطرناک است که امیرالمومنین به خدا پناه می برند از آن. «مُحَافِظًا عَلَى رِثَاءِ النَّاسِ مِنْ تَقْسِي بِجَمِيعِ مَا أَنْتَ مُطَّلِعٌ عَلَيْهِ مِنِّي»؛ که بخواهم خودم را در چشم مردم با چیزهایی بیاریم که تو بهتر می دانی که چقدر پوچ و دروغ است. «فَأُبْدِي لِلنَّاسِ حُسْنَ ظَاهِرِي وَ أَقْضِي إِلَيْكَ بِسُوءِ عَمَلِي تَقَرُّبًا إِلَى عِبَادِكَ وَ تَبَاعُدًا مِنْ مَرْضَاتِكَ»؛ (به تو پناه می برم که) خودم را به مردم با حسن ظاهر نشان دهم، ولی وقتی من را به سوی تو می کشند و آورند

سوی تو، چهره ام زشت است و وضعم به اینجا رسیده که می خواهم به قیمت ذلت در پیشگاه پروردگار، نزد مردم عزیز باشم. مراقب باشید کارهایی که علنی انجام نمی دهید، پنهانی هم انجام ندهید. نه به این معنی که در علن هم آنها را انجام دهید؛ بلکه به این معنی که از خدا هم خجالت بکش. حیا کن.

مرجوم حاج شیخ عباس قمی، صاحب مفاتیح، کتابی دارد با نام «بیت الاحزان» که غم و غصه های حضرت زهرا(سلام الله علیها) را آنجا جمع کرده اند. نکته لطیفی را آنجا نقل می کند. می فرماید من قبول دارم که «مجموعه» مصائب حضرت سیدالشهدا(ع) به هیچ یک از معصومین وارد نشده است؛ اما این منافات با این ندارد که مصیبتی سنگین تر از مصیبت امام حسین(ع) به پدرش یا مادرش وارد شده باشد. مثال می زند و می گوید در روز عاشورا، شمر با همه خباثت و بی حیایی، قصد آتش زدن خیمه های امام حسین(ع) را داشت. خوب دقت کنید. شبث ابن ربیع که خودش از بی حیاتیترین بی حیاهای عالم است، به شمر گفت: زشت تر از این حرفی که زدی تا حالا نشنیده بودم. خانه دختران پیامبر را به روی دختران پیامبر آتش می زنی؟ جواب این ننگ را در تاریخ چگونه خواهی داد؟ راوی حمید ابن مسلم است. می گوید شهادت می دهم که شمر خجالت کشید و برگشت. شیخ عباس قمی می گوید من شهادت می دهم آن کسی که آمد پشت در خانه حضرت زهرا(س) از شمر بی حیاتیتر بود. به او گفتند که فاطمه(سلام الله علیها) در خانه است، گفت: «و ان»، اگر باشد هم... . صلی الله علیک یا فاطمه الزهرا(س).